



کاوس کیانی

برخوردِ ما با حاکمیت‌ها

موضوع : نگاهِ ما به قدرت

درباره‌ی شریعتی

سال : ۱۳۹۶

کانون آرمان شریعتی

✦ پرسش :

● نظرِ شریعتی در موردِ این موضوع چیست که: آیا می‌توان بر علیه حاکمِ ظالم بود، و با حاکمِ ظالم، بنابر اقتضایی و مصالحی، همکاری و همیاری کرد؟ یعنی مشخصاً سوال ام این است که: در منظومه‌ی فکریِ شریعتی، آیا می‌توان به صورتِ شرطی با حاکمیتِ جور رفتار کرد، یا خیر؟

✦ پاسخ :

● ما همیشه، و به ویژه، در مرحله‌ی انتخابات هم که بودیم، با این سوالات و مشکلات و بحث‌ها روبرو بودیم. پس، بهتر است که ما، یک بار، و برای همیشه، در جمع خودمان، نوع برخوردِ شریعتی با حاکمیت‌ها، دولت‌ها، و حکومت‌ها را روشن کنیم.

● در یک جلسه‌ی پرسش و پاسخ، یکی از سوال‌کنندگان، از شریعتی می‌پرسد: دکتر عزیز! شما چرا مداوم و مکرر از یک تثلیث یا سه‌گانه‌ی زر و زور و تزویر صحبت می‌کنید، و در هر بحثی، هر نوشته‌ای، هر کتابی، و هر سخنرانی‌ای، حداقل یک اشاره‌ای، و به قول معروف، یک گریزی، به کربلای زر و زور و تزویر می‌زنید، علت چیست؟!

● شریعتی در پاسخ می‌گوید: اساساً، اگر به خواست و تمایلِ خودم بود، یعنی اگر ناچار نبودم که، به خاطرِ رهایی مردم از انحطاط فرهنگی و اجتماعی، به "پروتستانتیسمِ اسلامی"، و به عبارتی، به "اصلاح مذهبی" پردازم، من اساساً هیچ حرفِ دیگری، غیر از این سه‌گانه، نمی‌زدم! و این حرفِ شریعتی، گویی، اشاره به همان شعرِ مشهورِ حافظ است که: "چه کنم؟ حرفِ دگر، یاد نداد استادم!"

● من هم مایلم که در اینجا، بر این مسأله‌ی حیاتی، تاکید کنم، چون، بسیار اساسی بوده، و فهم این قضیه، بسیار بسیار مهم است. پس، شریعتی معتقد است که: یک روشنفکر، یعنی کسی که می‌خواهد در برابر ستم یک سیستم بایستد، باید این را بداند که، کار اساسی‌اش، مبارزه‌ی با تثلیثِ شومِ زر و زور و تزویر است.

● در واقع، شریعتی بر این باور است که: آن حرفِ اساسی، که هر روشنفکری باید در جامعه بزند، نفیِ تثلیثِ زر و زور و تزویر است! یعنی: هر روشنفکری، باید دارای یک "بینشِ انتقادی"، در سه عرصه‌ی قدرت، ثروت، و معرفت باشد: نقدِ قدرت، نقدِ ثروت، و نقدِ معرفت. خب! چرا؟

● نگاهِ شریعتی به تاریخ، یک نگاهِ طبقاتی است. از نگاهِ او، تاریخ بشر، با نبردِ هابیل و قابیل آغاز می‌شود. و هابیل و قابیل، نمادِ دو نظام در آغازِ تاریخ بشرند. دو نظام، یکی نظامِ هابیلی، و به عبارتی همان نظامِ دامداریِ اولیه‌ی مبتنی بر مالکیتِ اجتماعی و برابری، که هابیل مظهرِ آن است، و دیگری، نظامِ قابیلی، و به عبارتی همان نظامِ کشاورزیِ مبتنی بر مالکیتِ خصوصی و تبعیض، که قابیل مظهرِ آن است، که با پیدایشِ مالکیتِ خصوصی، شکل گرفته، و آنگاه، تاریخِ رنج‌بارِ بشری، آغاز شده است.

● در فلسفه‌ی تاریخ شریعتی، هاییل و قابیل، نمادِ دو نظام و دو سیستمِ سیاسی اجتماعی اقتصادی بوده، و جنگِ آنان، جنگِ دو برادر نیست، و در واقع، جنگِ دو نظام، جنگِ مردم و حاکمان، و جنگِ طبقه‌ی حاکم و طبقه‌ی محکوم است. و در حقیقت، دو نظام دارند باهم می‌جنگند. نظامی که بر مالکیتِ جمعی و برابری استوار بود، و نظامی که بر مالکیتِ خصوصی و تبعیض استوار است.

● شریعتی، برخلافِ مکتبِ مارکسیسم، که معتقد است: استثمار و "زر" بود که "زور" را پدید آورد، و بعد "تزویر" برای توجیهِ زر و زور، شکل گرفت، بر این باور است که: نه، اصل، "زور" بود، که بعد "زر" را پدید آورد. یعنی زورِ روسای قبائل، جنگ‌جویان، حاکمان، و ریش‌سفیدانی که رئیس بوده و می‌جنگیدند، و قدرت‌شان تاکنون در خدمتِ اجتماع بود، با آغازِ دورانِ کشاورزی، و پیدایشِ مالکیتِ خصوصی، برای کسب و حفظِ این مالکیت، در خدمتِ زورمندان قرار گرفت، و یک دولت، به معنای سنتی و قبیله‌ای آن، شکل گرفت.

● پس از پیدایشِ مالکیتِ خصوصی، و در نتیجه، شکل‌گیری دولت، زمین‌های محدودِ کشاورزی، تحتِ اختیار و مالکیتِ افرادِ قوی و ظالمِ جامعه قرار گرفت. و در پروسه‌ی تحکیمِ قدرت، و گسترشِ حوزه‌ی دولت، به مرور، و با بروزِ جنگ‌های

قبیله‌ای، و برده‌سازی مغلوب‌شدگان، و در نتیجه، رشدِ نظامِ کشاورزیِ مبتنی بر برده‌داری، پول‌های بسیاری جمع شده، و "ثروت" خصوصی شکل گرفت.

● آنگاه، پس از شکل‌گیریِ قدرتی که، حافظِ منافعِ فرد و گروهِ خاصی بود، و پیدایشِ "مالکان"ی که، همه چیز را در "انحصار" خویش گرفتند، مردمِ دچارِ سردرگمیِ غیرقابلِ تحملی، در هضمِ این تحولاتِ عظیمِ اجتماعی شده، و نیازمندِ دریافتِ جهان‌بینیِ جدیدی شدند، که بتواند، این تغییراتِ شگرف را، "توجیه" کرده، و وضعیتِ تبعیض‌آمیزِ جدید را، برای آنان، قابلِ هضم نماید!

● پس، با پیدایشِ مالکیت، و شکل‌گیریِ "قدرت" و "ثروت" انحصاری، جامعه نیازمندِ افرادی شد که، "توجیه‌گر" این شرایطِ نوینِ اجتماعی بودند، تا به این سوالِ کلیدیِ مردمِ دچارِ تبعیض شده، پاسخ دهند که: چه شده که ده سال پیش چنین نبوده، و اکنون چنین شده است؟! چرا که، در گذشته، برخلافِ امروز، نه قدرتِ حافظِ منافعِ فردی بود، و نه ثروت در انحصارِ افرادِ خاصی بوده است.

● آری! آن باندِ صاحبانِ "قدرت" (سیاست) و "ثروت" (اقتصاد)، نیازمندِ پیدایشِ افرادی شدند که، کارشان، توجیه‌گری و تزویرگری است. و بدین سان، با پیدایشِ این

تزویرگران، و در اختیار گرفتن بخش "معرفت" (فرهنگ)، برای اولین بار در تاریخ بشر، یک طبقه‌ی حاکم سه چهره، شکل گرفت. همان تثلیثِ شوهر و زور و تزویر.

● پس شریعتی معتقد است که، تمامی تاریخ، جنگِ بینِ دو طبقه است، طبقه‌ی حاکم و طبقه‌ی محکوم. از چه زمانی؟ از زمانی که تاریخ آغاز می‌شود، یعنی از جنگِ هابیل و قابیل به بعد. و از آن روز تا امروز، هنوز مشکلِ ما حل نشده، و همچنان دو سیستم، و دو طبقه، در برابرِ هم ایستاده‌اند: طبقه‌ی حاکم، و طبقه‌ی محکوم. گرچه در درونِ خودِ طبقه‌ی حاکم و خودِ طبقه‌ی محکوم هم، دسته‌بندی‌هایی هست، اما ما در این جا به صورتِ کلی صحبت می‌کنیم.

● خب! دریافتیم که، شریعتی تاریخ را به صورتِ یک جنگِ طبقاتی دائمی می‌بیند. با این توضیح که، طبقات، تنها طبقاتِ اقتصادی نبوده، و ما شاهدِ شکل‌گیریِ طبقاتِ اعتقادی هم هستیم، که به صورتِ یک کاست عمل می‌کند، مثلِ روحانیت. اما، باز در درونِ همین طبقاتِ اعتقادی، تقسیم‌بندیِ طبقاتِ اقتصادی هم وجود دارد، یعنی در درونِ خودشان، باز تضادِ اقتصادی وجود دارد.

● آری! از نظرِ شریعتی، صحنه‌ی تاریخ، میدانِ یک "جنگِ طبقاتی" است، "جنگ"ی بینِ طبقه‌ی حاکم و طبقه‌ی محکوم، و

طبقه‌ی حاکم، دارای سه‌چهره است: زر و زور و تزویر، در سه عرصه‌ی سیاست و اقتصاد و فرهنگ، و سعی می‌کند که، طبقه‌ی محکوم را، برای حفظ این برتری طبقاتی، سرکوب کند. و دولت، پس از این که این سه‌چهره در کنار هم قرار گرفتند، شکل گرفته است.

● خب! الان سوال این است که، رابطه‌ی ما، طبقه‌ی محکوم، با طبقه‌ی حاکم، که دولت و کل نظام سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور، ارگان توجیه و حفظ و گسترش منافع اوست، چگونه باید باشد؟

● در این نقطه، باید، به این نکته‌ی باریک‌تر از مو، توجه داشته باشیم که: یک فرد عضو آن طبقه‌ی حاکم، می‌تواند، نه فردی سیاسی باشد، نه به اقتصاد کاری داشته باشد، و نه توجهی به فرهنگ نشان دهد، مثل طبقه‌ی سرمایه‌دار مرفه بالای شهر تهران، و صرفاً به زندگی خودش مشغول باشد، و اصلاً کاری هم به سیاست و دیگر مسائل اجتماعی نداشته باشد، و حتی می‌تواند مخالف حاکمیت و دولت باشد!

● در چنین شرایطی، باز هم، هر دولتی که در کشور شکل می‌گیرد، نماینده‌ی این سرمایه‌دار مور دنظر ما نیز خواهد بود. چرا که، در نهایت، دولت و ارگان‌های تابعه، نماینده‌ی "دارا"های جامعه است، و حافظ منافع طبقه‌ای که، دارای

مالکیتِ خصوصیِ انحصاریِ استثماری است، و بهره‌مند از تمامی امکاناتِ گسترده‌ی اجتماعیِ زاده‌ی همان استثمار!

● پس ما دو تا طبقه‌ی عام داریم: طبقه‌ی حاکم، و طبقه‌ی محکوم. و جز در شرایطِ خاصِ انقلابی، هر دولتی، در دستِ نمایندگانِ طبقه‌ی حاکم است. نمایندگانی با سه چهره: اول، سیاست‌مداران، بوروکرات‌ها، و تکنوکرات‌ها، که کارهای سیاسی را اداره می‌کنند (زور). دوم، اقتصاددانان، مدیران اقتصادی، و تحلیل‌گران اقتصادی، که برنامه‌ی اقتصادیِ استثماری را به پیش می‌برند (زر). و سوم، روحانیان (در نظام‌های پیشامدرن)، و روشنفکرانِ طرفدارِ نظامِ حاکم (در نظام‌های مدرن)، که کارِ این روحانیان و روشنفکران، توجیهِ تبعیضاتِ حاکم بر جامعه، با توسلِ به یک "ایدئولوژی"ی حامیِ استثمار است (تزویر).

● خب! در آن شرایطی که طبقه‌ی حاکم دولت را در اختیار دارد، طبقه‌ی محروم چه دارد؟! شریعتی، در برابرِ این سوالِ بسیار حیاتی، در مجموعه آثار ۷ صفحہ‌ی ۱۲۱، با صراحت و جدیت، پاسخی درخورِ توجه بیان کرده است.

● در نگاهِ او، انسان، در طولِ تاریخ، همواره شاهدِ یک "جنگِ" طبقاتیِ مستمرِ بینِ دو طبقه‌ی حاکم و محکوم بوده است. جنگی که، بسته به شرایطِ اجتماعی، گاه یک "جنگِ سرد" بوده،

و گاه یک "جنگِ گرم!" و طبیعتاً، در این جنگ، هر جناحی، برای دفاع از منافع خویش، باید "سنگر"ی داشته باشد.

● از نظر شریعتی، طبقه‌ی حاکم، در طول تاریخ، "دولت" را به عنوان آن "سنگر" دل‌خواه خویش، به کار گرفته است، و طبقه‌ی محکوم نیز، همواره بی سنگر و بی پناه بوده است! پس دولت، عبارت است از: سنگر طبقه‌ی حاکم، در مبارزه و جنگی که، طبقه‌ی حاکم، بر علیه منافع طبقه‌ی محکوم، آغاز کرده است.

● خب! سنگر ما محکومان در این جنگ چیست؟ بدون سنگر که نمی‌توانیم بجنگیم. شریعتی، در همان مجموعه آثار ۷، اشاره می‌کند که: سنگر طبقه‌ی محروم و محکوم، یک حزب انقلابی، حزب مردمی، و حزب طبقاتی است، که به دنبال کسب منافع مردم است.

● از نظر شریعتی، "سنگر" طبقه‌ی محکوم، در این "جنگ" دائمی تاریخی، حزب است، که به طور طبیعی، با ایجاد نهادهای مدنی، اتحادیه‌ها، سندیکاها، و رفته رفته سندیکاهای سراسری، آغاز شده، و در نهایت، به شکل‌گیری احزاب بزرگ مردمی، خواهد انجامید.

● این باور برخی از طرفداران شریعتی، که خط فکری شریعتی، دارای خط حرکتی حزبی نیست، یک باور ابلهانه، و تحریف آشکار مکتب شریعتی است. چرا که، خط شریعتی، لزوماً همان پروژه‌ی شریعتی، در یک مقطع زمانی خاص خود او نیست، و ما باید خط حرکتی خودمان را، با یک جستجوی دقیق در درون آن مکتب فکری، بیابیم، و خط فکری شریعتی، بی هیچ شکی، یک حرکت حزبی ضد قدرت را توصیه کرده است.

● ما شاهد بودیم که، شریعتی، در سال ۵۱، و درست در زمانی که، اصلاً هیچ امکانی برای فعالیت حزبی وجود نداشت، از حزب صحبت می‌کند، و به گمان من، همین کنفرانس، عامل تعطیلی زودهنگام حسینیه‌ی ارشاد بوده است.

● از نظر من، شریعتی احساس کرده بود که، حسینیه‌ی ارشاد را به زودی خواهند بست. و بنابراین، به این فکر می‌افتد که، مساله‌ی اصلی "خط حرکتی"ی خویش را، پیش از بسته شدن ارشاد، برای پیروان راه و آرمان خویش، مطرح سازد، که این راه عبارت است از: یک حرکت حزبی ضد قدرت، در راستای تحقق آرمان سه‌گانه‌ی آزادی، برابری، عرفان، جهت فراهم ساختن بستری، برای خداگونه شدن انسان.

● شریعتی پیش از این، اسلام‌شناسی تاریخی را مطرح کرده بود، و اسلام را، که توسط روحانیت به آسمان‌ها برده شده بود، با تاریخی کردن وقایع و شخصیت‌های اسلام، به زمین آورد! و بعد، با ایدئولوژیک کردن مذهب، آن را، از یک فکر و اندیشه‌ی ذهنی بی‌حرکت، به یک ایدئولوژی عینی مترقی و انقلابی و رهایی‌بخش، مبدل ساخت.

● اما شریعتی، برخلاف برخی از طرفداران هیروتنی امروزی خود، که سخت تحت تاثیر جریان اصلاحات‌اند، به خوبی می‌دانست که: هر "جریان فکری"، جهت خروج از حوزه‌ی فکری و ذهنی صرف، و تبدیل شدن به یک "جریان اجتماعی"، نیازمند ایجاد یک حزب، و فعالیت در چارچوب یک حرکت حزبی است. حزبی که، سنگر طبقه‌ی محروم، در مبارزه‌ی با طبقه‌ی حاکم، باشد. البته حزبی که، بر بنیان‌های فلسفی اومانیستی و اگزیستانسیالیستی و مذهبی استوار است.

● پس، خط شریعتی، نه اسلام تاریخی است، نه اسلام ایدئولوژیک است، نه اسلام حزبی است، و نه اسلام فلسفی است، بلکه، یک اسلام تاریخی _ ایدئولوژیک _ حزبی _ فلسفی است! اسلامی با چهار بُعد. چون، اگر فلسفی باشد، اما تاریخی نباشد، به ذهنیت فیلسوفان دچار می‌شود. اگر ایدئولوژیک باشد، اما فلسفی نباشد، تاریخی نباشد، حزبی

نباشد، به یک ذهنیت بسته‌ی فرقه‌ای مبدل خواهد شد، مثل حوزه، مثل مجاهدین، مثل تصوف، و غیره.

● آری! ما همواره باید به این مساله خودآگاه باشیم که: مکتب شریعتی، جریانی است دارای چهار بُعد اساسی تاریخی، ایدئولوژیک، حزبی، و فلسفی. و این چهار بُعد باید در کنار هم باشند. و اگر خواهان موفقیت این مکتب رهایی‌بخش هستیم، باید حواسمان باشد که، هر چهار بُعدش را، توامان، همزمان، و هماهنگ با هم، رشد دهیم، و پیش ببریم.

● خب! اکنون برمی‌گردم به سوال دوست‌مان امید عزیز. ما همیشه "بر" حاکمان هستیم، همیشه "بر" دولت‌ها هستیم، به ویژه ما روشنفکران. ما با حکومت‌ها نیستیم، بر علیه حکومت‌ها هستیم، و همیشه برخوردمان انتقادی است! چرا که، ما، در همیشه‌ی تاریخ، دولت را، مظهر تثلیث شوم زر و زور و تزویر می‌دانیم. و در هر دوره‌ای، و در هر زمانی، حتی اگر سوسیالیسم حاکم شود، دموکراسی حاکم شود، اخلاق حاکم شود، باز دولت‌ها، در هر شکلی، سنگر طبقه‌ی حاکم هستند، مگر در مقاطع کوتاه خاصی از تاریخ، در دوران اولیه‌ی پیروزی یک انقلاب یا یک جنبش.

● اگر به انقلابِ بهمن نگاه کنید، تنها یکی دو ماه ماهیتی ضدِ مردمی نداشت. در آغاز، یک دولتِ مردمی روی کار آمد، و شروع به کار کرد، اما بلافاصله، با سرکوبِ مردمِ کردستان، نشان داد که، دارد می‌رود به سوی ضدِ مردمی شدن. و به هجده تیر ۵۸ که رسید، خمینی صراحتاً گفت که: ما از سرمایه‌داران دفاع می‌کنیم! آنگاه، ثروت به سرعت واردِ صحنه شد. بعد هم، به دنبالِ حضورِ قویِ ثروت، تزویر نیز طبیعتاً باید می‌آمد، تا از قدرت و ثروت دفاع کند!

● در دورانِ صدرِ اسلام نیز می‌بینیم که، حاکمیتِ مردمی تنها در دورانِ کوتاهی حاکم است، و بعد روابطِ ضدِ مردمی شروع می‌شود. حکومتِ ابوبکر و عمر و عثمان و... بعد هم امام علی می‌آید و نمی‌تواند کاری بکند، و در نهایت، ضدِ انقلاب، به طورِ کامل، تمامی دستاوردهای انقلاب را، نابود می‌کند!

● از دیدِ شریعتی، دولت‌ها ارگانِ سرکوبِ طبقه‌ی حاکم هستند. حال، هر کسی می‌خواهد حاکم باشد! ما باید به معیارها و روابط توجه داشته باشیم، نه به اشخاص. ما همیشه به دولت‌ها مظنون‌ایم. دولت همیشه مشکوک است. رابطه‌ی ما با دولت، مثل دو تا رقیب، یا دو تا دشمنی است که، در برابرِ هم قرار گرفته، و هر طرف، مراقبِ دیگری است، تا بر او تاخته، ضربه‌ای وارد نکرده، و غارت‌اش نکند!

● ما اگر به شکلی عمیق، به رابطه‌ی بین دولت و مردم، بیندیشیم، درمی‌یابیم که، جامعه و دولت، دو تا دشمن هستند، و در برابرِ همدن. به عنوانِ مثال، به همین جامعه‌ی خودمان بنگریم: دولت می‌خواهد ملت را منکوب کند، ملت هم می‌خواهد یه جوری دولتِ بهتری را حاکم کند، و روابطِ بین آنان، روابطِ دشمنی است، و نوعی جنگ است.

✧ در پاسخ به دوستمان :

● گاه، نظامِ سیاسیِ یک کشور، نظامی دموکراتیک است، و مثل برخی از دولت‌های اروپایی، دارای روابطی دموکراتیک است، و بخشِ بزرگی از تبعیض‌های موجود را برداشته است، و قوانینِ جامعه نیز مبتنی بر حقوقِ بشر و پایه‌های اومانیستی است، و انسان‌ها قدرتِ انتخاب دارند، و قانون بر جامعه حکومت می‌کند. در چنین زمانی، رابطه‌ی ما با حاکمیت، کم‌تر "تقابلی"، و بیش‌تر "تعاملی" است.

● در هر صورت، در چنین شرایطی نیز، ما همچنان "بر" دولت هستیم. باز هم آن را ارگانِ سرکوبِ توده‌ی مردم می‌دانیم، هر چند سرکوبی نرم و پنهان! و هنوز هم آن را نماینده‌ی طبقه‌ی حاکم می‌دانیم، و معتقدیم که مدافع مالکیتِ خصوصی

و استثمار مردم است، و هنوز هم از طبقه‌ی بورژوازی دفاع می‌کند. اما، چون روابط دموکراتیک است، و قدرت انتخاب انسان‌ها رعایت شده، ما در عمل به نوعی "مشارکت انتقادی" می‌پردازیم، و برای پیشرفت، با دولت همراهی می‌کنیم، اما این همراهی، باز هم توأم با برخوردی انتقادی است!

● آری! حتی در چنین شرایطی نیز، هنوز به دنبال این هستیم که، آن مالکیت خصوصی را، به یک مالکیت اجتماعی، تبدیل کنیم. نظام قدرتمند متمرکز را، به شوراهای روستایی، شهری، منطقه‌ای، و استانی، تبدیل کنیم. انحصار قدرت را بشکنیم، انحصار ثروت را بشکنیم، انحصار معرفت و اطلاعات را بشکنیم، و آن‌ها را "عمومی" کنیم. تا قدرت و ثروت و معرفت، در انحصار طبقه‌ی خاصی، نباشد.

● از نگاه ما پیروان آرمان شریعتی، جایگاه روشنفکران مردمی، و توده‌ی خودآگاه، در این جنگ تاریخی طبقات، در "سنگر" حزب است. و این جنگ، در یک نظام ظالمانه و دیکتاتوری، یک "جنگ گرم"، و در یک نظام عادلانه و دموکراتیک، یک "جنگ سرد" است، که در واقع می‌توان آن را نوعی مشارکت انتقادی نیز نامید.

● امروز اما، هرگز فریبِ حرفِ این روشنفکرانِ واداده را نخورید، حتی حرفِ برخی از روشنفکرانِ خطِ شریعتی را، چرا که، خود را به جریانِ اصلاح‌طلبان فروخته‌اند. امروز مشارکتِ انتقادی یعنی چه؟! مشارکت با یک سیستمِ ستم‌گر؟ مشارکت با یک سیستمِ سرکوب‌گر!؟

● اگر ما از مشارکتِ انتقادی حرف می‌زنیم، منظورمان در رابطه با یک سیستمِ تا حدی عادلانه و دموکراتیک است. و نمونه‌ی اسلامی آن، برخوردِ علی با حکومتِ ابوبکر و عمر در صدرِ اسلام است. علی چه می‌کند؟ قیام نمی‌کند، برانداز نیست، اما به دنبالِ تغییر و دگرگونی، و از بین بردنِ زشتی و ایراداتِ کوچک، به شکل‌های گوناگون است.

● در یک نظامِ دموکراتیک، ما با استراتژیِ مشارکتِ انتقادی، و از طریقِ ایجادِ نهادها، اتحادیه‌ها، و احزاب، سعی می‌کنیم که: حکومتِ دموکراتیکِ موجود را کنترل کنیم، و در همان حال، با خودآگاهی‌بخشی و سازمان‌بخشی به توده‌ی مردم، روز به روز، از "تمرکزِ قدرت"، از "تمرکزِ ثروت"، و از "تمرکزِ معرفت" (اطلاعات)، بکاهیم، و "قدرت و ثروت و معرفت" را، اجتماعی کنیم. آری! رسالتِ ما، اجتماعی کردنِ قدرت، ثروت، و معرفت، با استراتژیِ مشارکتِ انتقادی است، اما، نه در یک حکومتِ ستم‌گر!

● پس ما دو نوع حکومت داریم: حکومت‌های غیردموکراتیک سرکوبگر حامی "غارت" مردم توسط نظام سرمایه‌داری (مثل حکومت ایران)، که برای حفظ حکومت خویش، از هیچ جنایتی دریغ نمی‌کنند، و حکومت‌های دموکراتیک حامی "استثمار" مردم توسط نظام سرمایه‌داری (مثل حکومت دانمارک)، که روابط دموکراتیک را، به طور معمول، و براساس معیارهای امروزی، رعایت می‌کنند.

● شریعتی می‌گوید: در گذشته، در طول تاریخ، و پیش از دوران جدید، یعنی پیش از چهار صد سال اخیر، رسالت نیروهای تزویرگر، استثمار و خر کردن و فریب دادن توده‌ها بوده است، اما، در این چهار صد سال اخیر، کارشان پیچیده‌تر شده، و کار اصلی‌شان، استثمار و خر کردن و فریب دادن روشنفکران شده است! تا آن روشنفکران، متعاقباً، به میان توده‌ها رفته، و به استثمار آنان بپردازند، و آنان را به مشارکت با حکومت ظالم بکشانند!

● از این روشنفکران فاصله بگیرید! خودتان به داد خودتان برسید! از توان خودتان استفاده کنید! اگر به سوی مردم آمدند، از آنان استقبال کنید، اما اگر نیامدند، به درک، رهایشان کنید! وگرنه، به قول شریعتی، شما را به "عمله‌ی آماتورِ ظلمه" تبدیل می‌کنند. یعنی آدم‌هایی که، مفت و

مجانی، با دولت‌ها همکاری می‌کنید. آیا می‌دانید، در این
مزدوریِ رایگانِ برای ستمگران، چه چیز را به نابودی
می‌کشانید؟ آن "خویشتنِ خداییِ خویش" را! نکنید این کار
را! نکنید!



تالار گفتمان شریعتی

آخرین ویرایش : خرداد ۹۸

کانون آرمان شریعتی

